

رئاليسم سوسياليستى

۱۷۴

اشتباهات پروفيسور لوکاس (۲) و بحث وجدلى که بر اثر اين خطاها در مطبوعات کشور ، مجارستان بپاکت ، باره‌اى از مسائل رئاليسم سوسياليستى رابا برجستگى و وضوح بسيار عيان ساخت و موضوع برترى ادبيات شوروى را بر ادبيات بورژوا - در گذشته و حال - مطرح کرد .

پروفيسور لوکاس نوشته است : « مارکسيسم لينينيسم براستى « هيما لا ياي » ايدئولوژيهاست ، ولى اين دليل آن نيست که خرگوش کوچکى که برقله آن درجست و خيزست ، از پيلى که در هامونها روان است بزرگتر باشد » (۳)
درميان بسيارى از نويسندگان پيشرو کشور ما ، (انگلستان) نيز نظير اين تمايل فکرى ديده ميشود . اينان کارهاى بزرگ ادبيات شوروى را نادیده ميگيرند و بيش و کم بنويسندگان شوروى ، بالطف و نوازشي ويژه « زبردستان » مينگرند شبيه استماره پروفيسور لوکاس را نيز فراوان شنيده‌ايم :

« آه . . . ولى هنوز نتوانسته‌اند که يك تالستوى بوجود آورند . »

هنوز در انگلستان رئاليسم سوسياليستى ، تجربه و آزموذگى نويسندگان شوروى ، و درسهايکي از توسعه و تکامل ثئورى و عمل ادبى شوروى بدست ميآيد بنحوى شايسته ، مطالعه و تحقيق نشده است . اين تحقيق و بررسى ، مارادر آفرينش ادبياتى شايسته نهضت کارگرى انگليس يارى خواهد کرد و در وصول به هدف - هاى سوسياليستى نهضت نيروئى بزرگ بشمار خواهد رفت . اگر برآن سرقيم که اين درسها را بياموزيم ، پس از يابى درست نقش و خصوصيات ادبيات شوروى ضرورى است .

آيا اين سخن که ادبيات شوروى برتر از ادبيات بورژواست ، بدین معناست که فاديف حتماً برتر از تالستوى و ياشواو خف بزرگتر از بالزاک است؟ نه ، چنين نيست . همچنانکه « وراپانوا » گفته است (۴) « نوشتن براى ماکارى بس دشوار است . مادر قفاى خويش ادبيات عظيم البته اى داريم که بى همتاست . پهلوانان کوه - بيکر ادبيات گذشته از جا يگانه بلند خويش نگران مايند . نويسندگان بزرگ نمونه هاى آفريده‌اند که سبقت گرفتن بر آنها محال است . . . بايد از کلاسهاى بزرگ روسى

درس گیریم و بیاموزیم . . . » ولی ادبیات بزرگ گذشته ، ترکیبی از چند بهلوان کوه پیکرومجزا از یکدیگرست که در دریائی از آثار عامیانه و معمولی و مبتذل جای دارند ، دریائی که سرتاپای ادبیات بورژوازی از پیش به کام خویش میکشد . عظمت رنالیستهای بزرگ گذشته که بر پایه شرایط متفاوت تاریخی و اجتماعی و بر اساس تمایز دگرگونه واقعیت استوار بوده است ، با چگونگی عظمت نویسندگان رنالیسم سوسیالیستی تفاوتی فاحش دارد .

ادبیات شوروی را نباید بمناسبت مجموع تجلیات آن و خصلت عالی این تجلیات ، و نیز بخاطر کیفیاتی که از راه تعبیر رنالیستی سوسیالیستی «واقعیت» کسب کرده است سنجید و بطور کلی بالفعل و بالقوه ، آنرا بالاتر از ادبیات بورژوا شمرده .

امروز ، نویسنده و خواننده شوروی ، نسبت بنویسنده و خواننده انگلیسی در جهان آینده بسر میرسد . این حقیقت ، خواه ناخواه بین آنان شکاف و فاصله روحی ایجاد میکند . از آنجهت که بر این شکاف «بلی» تمبیه کنیم و خطوط برجسته ای را که در جهان ادب امروز ، مقام برجسته رهبری را بادبیات شوروی میسپارد ، بشناسیم ، لازم است که از توسعه و تکامل رنالیسم سوسیالیستی ، دورنمای تاریخی درست و دقیقی بدست آوریم .

بالیجاز و اختصار بسیار ، تا آنجا که امکان دارد ، دنباله و اثر این توسعه و تکامل را در دو موضوع میتوان جست : ۱ - مناسبات متغیر بین نویسندگان و خواننده .

۲ - مناسبات متغیر بین فرد (قهرمان) و جامعه .

* * *

در ادبیات ، گرچه شخصیت خواننده بحساب میآید لیکن وی مایل است که از او در گذرند و عامل کلی محسوسش دارند . ولی نویسندگان و شاعران بزرگ پیوسته وی را « بحساب » آورده اند . در سراسر قرن نوزدهم ، بدین نکته بر میخوریم که نویسنده از تنهایی و انزوا از فقدان تماس با جماعت خواننده تالان است .

« گروهی غافل گرد شاعر را فرا گرفته اند »

« چون مگس در گوش او ، نغمه تمجید میسرایند »

« و او اندوهگین و بیخیال ، این نغمه هارا می شنود »

« و دل آشفته ، چنگ خوش نوا رامینوازد »

این احساسات پوشکین ، بارها در شمار او و شاعران دیگر قرن نوزدهم آنکاس یافته است . بلینسکی در قطعه ای معروف ، جماعت خواننده زمان خویش ، یعنی دولتندانی که دوستدار ادبیاتی ویژه اند تا واقعیات نامطبوع را بیادشان نیاورد بسختی انتقاد کرده است ، تورگنوف بی پرده میگفت :

« من هرگز برای مردم ننوشته‌ام ، من تنها بخاطر طبقه‌ای که بدان تعلق دارم قلم بدست گرفته‌ام » یعنی بخاطر جماعتی نسبتاً کوچک . . . دابرولیوف در دههٔ ششم سدهٔ نوزدهم ، خاطر نشان میساخت که : « نقادان اجتماعی برای هستهٔ بسیار محدودی قلم میزنند . در دههٔ هفتم قرن نوزدهم ، بین شاعران و نویسندگان جوان و منزوی ، خود کشیهای چندی بوقوع پیوست (۵) ، چخوف از نقادان ارتباط و تماس با خوانندگان خود شکایت میکرد . تالستوی که از جماعت خوانندهٔ آثار خویش روگردان بود میجست که پیوند خویش را از ایشان بگسلد و خواننده‌ای جدید و روستائی بیابد (۶) شچدرین ، بهنگام نوشتن این سطور ، مطلب را خلاصه کرد : « تا بر اساس شعوری اجتماعی ، دیدگاه يك خوانندهٔ « دوست » را بحساب نی‌آوریم ، بین نویسنده و خواننده تماس وجود نخواهد داشت » ولی در آزمان چنین خواننده‌ای را بغایت نادر میدید .

گورکی مخصوصاً بنحوهٔ تلقی خواننده از ادبیات توجه خاصی مبذول میداشت . او در بسیاری از داستانها و نمایشنامه‌های اولیهٔ خویش ، عکس العمل خواننده را در برابر درتالیسم و خیال پردازی جستجو کرده است . برای نمونه باید از **وارنکا و لسوا (۷)** ، **چگونه ریشم تراشیده شد** و از نمایشنامهٔ **چنیسکی** نام برد . گورکی میدید . خوانندگان ، خواستار قهرمانان رمانتیک هستند ؛ ولی او حاضر نبود نمونه‌های نادری را که « واریا » و آرایشگر او طلب میکردند ، عرضه بدارد . حتی در آن زمان که روشنفکران عصری ، او را میستودند ، گورکی خود را همچون پیشینیان خویش تنها و منزوی میدید . همچنانکه خود گفته است ، احساس میکرد : « برای روحی که چون جامه‌ای کهنه و زنده است . » قلم میزند . وی بارها مداحان ناخواندهٔ خویش را سرزنش کرده است . گورکی ، که از میان صفوف مردم برخاسته بود ، بویژه در بارهٔ این مسأله حساس بود . او میخواست برای مردم بنویسد . ولی بهنگام نوشتن شرح حال « محرومین و مطرودین » امید نداشت که « محرومین و مطرودین » نوشته‌های او را بخوانند .

باینهمه ، در آغاز قرن بیستم ، خواننده‌ای نو که احساساتی دوستانه داشت یا به هستی نهاد و سرعت تکثیر یافت . از میان مبارزاتی که بخاطر آزادی کار ، درگیر شد ، مجامع کارگری بپاخاستند و در عین حال افراد جدیدی از روشنفکران بویژه جوانان را با خود بمیدان مبارزه کشیدند (۸) . آنجا که سخن از کتابخانه‌های عمومی در میان است ، « پاول زالوموف » کارگر جوانی که تیپ نمونهٔ « پاول و لاسف » کتاب هادر است میگوید : « با آنکه اکثر کتابهای ارجدار ممنوع شده ، در بسیاری از کتابخانه‌ها شمارهٔ مشترکین از تعداد کتابها بیشتر است » .

از آن زمان ببعد ، با تغییرات بیابنی ، شمارهٔ خوانندگانی که از طبقهٔ کارگر بودند و « احساساتی دوستانه » داشتند رو بفرزونی نهاد . (۹) اگر گورکی را پیوسته بعنوان نمونه بخاطر داشته باشیم ، این موضوع را که برای هلاقندگان مخصوصاً برای نویسنده يك تفاوت « انقلابی » محسوب میشود ، بطریق ذیل میتوان خلاصه کرد :

نویسنده نو، نه تنها میبایستی بداند و بفهمد، بلکه باید در زندگی خواننده وارد شود و او را طبق سرمشق قهرمانان خود در حصول آرزوهایش یاری کند.»
 قیاس و سنجش این نظر با عقیده تالستوی که: «هنر وسیله انتقال تجربیات هنرمند به توده‌های وسیع است» جالب توجه است. همه آثار اولیه گورکی گرد مسأله قهرمانان واقعی و تخیلی دور میزند تا بتواند این عقیده را بدرستی بکار بندد؛ در جستجویست تا به «خواننده دوست» تصویری از قهرمانان رومانیک انقلابی، قهرمانی که برای خواننده سرمشق است و از اینرو، همچنانکه خود بعدها میگفت: «راه آینده را روشن میسازد» عرضه دارد، (البته کار او در این زمینه پای تاسر، با آرامش طلبی مذهبی تالستوی تفاوت دارد). نتیجه کار این است که بین خواننده و نویسنده از نزدیک، بحث و ارتباط برقرار شود و نیز، خواننده نیاز خود را بدین امر احساس کند که عاملی نقاد و کوشا باشد؛ زیرا هر دو، هم خواننده و هم نویسنده، با منظور مشترک خویش، جزئی از یک خانواده اجتماعی بشمار میروند. گورکی میکوشید تا از راه فعالیت‌های شخصی و مباحثات خود، از راه مجلات و نشریاتی که مشوق آنها میشد، از طریق تحریض و تشویق خواننده جدید یعنی پرولتر بنویشتن، این کار را بشمرساند. (۱۰)

پس از انقلاب اجتماعی و سیاسی ۱۹۱۷ و بالاتر از همه پس از انقلاب اقتصادی و فرهنگی ۱۹۳۲ - ۱۹۲۹، رابطه نوین خواننده و نویسنده، محدود بدسته کوچکی در اجتماع نماند و همچنانکه بزودی می بینیم. توسعه و تکامل یافت و جامعه نوین شوروی را دربر گرفت. همین وقت در چشم انداز جامعه تغییریری اساسی صورت پذیرفت.

خواننده و نویسنده نو، دیگر به‌منای پیشین، «پرولتر» نیستند. آنان صاحبان واقعی ثروت و وسایل تولیدکشورشان، مردم کشور شوراها، مردمی که طبقات از میان ایشان رخت بر بسته، شناخته میشوند.

این مردم هنوز در تکاپوی تغییر جامعه کهن هستند، ولی با وسائلی که «انقلابی» و از نوع دیگر است.

نیروی محرکه پیشرفت و تکامل اجتماع «انتقاد و انتقاد از خود» نام دارد (۱۲). جهت پیش بردن و یاری کردن به کار انتقاد و انتقاد از خود، هیچ کوششی را زائد نیشمارند؛ از اینروست که در جامعه شوروی ادبیات را بسکی از بزرگترین وسائل نفوذ در زندگی مردم محسوب میدارند. نویسنده شوروی تشویق میشود که میان مردم بسربرد، در زندگی ایشان سهیم باشد و درباره آنها و بغضاطر آنها بنویسد. در کارخانه‌ها و کشتزارها، میان کارگران آنها و کشاورزان، پیرامون ادبیات بحثها میشود و سخنها میرود، خوانندگان انتقاد میکنند و انتقادات ایشان در مطبوعات انعکاس می‌یابد. خوانندگان موضوعات ضروری را پیش میکنند، این موضوعات انعکاسی از مسائل جامعه است. نویسندگان از کارخانه‌ها و مزارع دیدن میکنند تا با کارگران درباره کتابهای خود سخن گویند (۱۳) «اتحادیه نویسندگان شوروی» جهت ترغیب نویسندگان جوان بکار نویسندگی، کمیسیونی مخصوص دارد.

درهه جایی کشور ، محافل نویسندگان « آمانتور » برپاست. درین محافل آثار نوآموزان خوانده میشود و مورد بحث و نقد قرار میگیرد. این اقدامات ، برای بسیاری از نویسندگان جوان بمنزله منبع تهیه نیروی تازه است. میگویند : گیریم اینها که برشمردید درست باشد... ولی دیگر کارگران و کشاورزان روسی برای بحث و نقد آثار هنری استعدادی خاص دارند؟ درپاسخ میگوییم:

نخست باید بدانیم که چنین بحث و نقدی بسبب نفوذ و تاثیر ادبیاتی کم ارزش و بی مایه که در دسترس همگان است رخ نمیدهد. تمام نوشته های ادبی خواه کسب موفقیت کنند یا نکنند کوششی است که مسائل مهم جامعه را هنرمندان بررسی میکنند. دوم ، اگر کسی بخواهد درباره « معدل سطح فرهنگ » مردمی داوری کند میزان مطالعه آن مردم ، خود رشته ای بدست میدهد. برای فهم مطلب ، باید « دل بدریا زد » و ارقامی چند که معرف توسعه و پیشرفت جماعت خواننده روسی باشد نقل کرد :

تا ۱۸۵۶ ، یعنی بیست سال پس از مرگ پوشکین ، آثار وی تنها درده هزار نسخه بچاپ رسیده بود. البته در قلت این رقم سانسور دوره تزاری نیز تا اندازه ای مقصر است. بعد ها ، بافزونی جماعت خواننده ، وضع بهتر شد. بین ۱۸۸۲ و ۱۹۱۷ (سی سال) آثار وی در یازده میلیون نسخه نشر شد. در مقایسه با آثار تالستوی این ، بزرگترین رقم چاپ آثار یک نویسنده کلاسیک در روزگار پیش از انقلاب است ولی هنگامیکه بتعداد نسخه های چاپ شده آثار پوشکین در شوروی نظر میافکنیم ، می بینیم که در مدت سی سال رقم انتشار این نوشته ها به چهل میلیون نسخه رسیده است ، بسال ۱۹۴۹ ، سال جشن یاد بود تولد او دوازده میلیون نسخه از آثارش نشر شد. آثار پوشکین بتمام زبانهای کشور شوراهاترجمه و چاپ شده است.

۱۷۸

آیا این ارقام چیزی شبیه به تحقق رویای وی نیست که میگفت :

« آوازه من سراسر روسیه کبیر را فرا خواهد گرفت » و « زبانها با نام من در کام ها بهرکت خواهند آمد... » اگر بنویسنده شوروی توجه کنیم ، در مورد او نیز ارقام برجسته ای می بینیم که کمتر از اعداد ذکر شده نیست. کتاب آمستروفسکی بنام **چگونه پولاد آبدیده شد** در ۱۹۴۴ به چهل و شش زبان و زیاده از چهار میلیون و نیم نسخه چاپ شد. آثار شولوخف صد و نود و دو بار ، به بنجاه و یک زبان مختلف چاپ شده و رقم مجموع نسخه ها از پانزده میلیون فزون است. در همین وقت از آثار آلکسی تالستوی یازده میلیون نسخه بچاپ رسیده است. این نشریات هیچیک در کتابفروشیها انبار نشده، میتوان گفت این آثار ، پس از انتشار بلافاصله بفروش میروند و مردم آنها را از دست یکدیگر میربایند. مسأله این نیست که چگونه « بازار » تهیه کنند ، بلکه موضوع بر سر اینست که چگونه درخواستهای سیری نا پذیر مردم را بر آورند .

چهاردهم اوت ۱۹۵۰ ، در کشور شوراهای جشن یاد بود بیستین سال تعلیمات عمومی اجباری ابتدائی بود .

جهت شاخص کردن این تاریخ؛ « روزنامه ادبی » پاره‌ای از شهرها و روستاهای شوروی نماینده فرستاد. در دهکده کوچکی که کنار راه آهن قرار داشت و وسط جنگلهای روسیه شمال غربی، بدور افتاده بود، همه بیست و سه نفر ساکنان بالغ آن، برخی از آثار پوشکین را خوانده بودند. بیست نفر از ایشان آثار تالستوی، چهارده نفر آثار گوگول بازده تن آثار گورکی، هفده نفر دن آرام و دوازده نفر چگوئه پولاد آبدیده شد و ده تن **گارد جوان** را مطالعه کرده بودند. نظائر این دهکده بازم دیده شد. دزسی چهل سال پیش، اگر موضوع باسواد شدن مردم راهم کنار گذاریم، چنین علاقه ای بادییات ارجدار وارژنده، غیر قابل تصور بود. گمان میکنیم اگر در شهرها و دیه های انگلستان، بی هدف و بی آنکه محل معلومی را در نظر داشته باشیم گردش کنیم، در هیچ جای کشور، نونه‌ای که علاقه مردم را بادییات اینچنین نمودار سازد آسان بچنگ نتوان آورد.

موضوع دوم ما، یعنی « قهرمان فرد » و پیشرفت و تکامل آن از جامعه کهن به جامعه نوین، آنچنان گشاده و وسیع است که در این مقال تنه‌امیتوان به تحولات کلی آن اشاره کرد. نقادان شوروی می‌بینند که رومان‌تیکها و رئالیستهای سالهای نخستین قرن نوزدهم قلم را از چنگ کلاسیسیستهاییکه میکوشیدند انسان را از طریق مناسبات خودشان با جامعه سلطنتی و خشن آروز تصویر کنند، بدر آورده‌اند. مکتب نو، روشی سر تا پای نو، بوجود آورد؛ رومان‌تیکها و رئالیستهای قرن نوزدهم، جامعه را از طریق انسان (به معنی « فرد ») و از راه زندگی خصوصی و خانوادگی وی تصویر میکردند.

۱۷۹

در روزگار گورکی، این روش بس نارسا شد. این روش، یعنی مرکز اصلی توجه را زندگی خصوصی « فرد » دانستن و بدان پرداختن، دیگر یاری آن نداشت که توسعه و پیشرفت واقعی جامعه را منعکس سازد.

در روسیه در کارخانه ها و خیابانها، در کانه‌ها و کشتزارها و نیز در زندگی خصوصی افراد بر مسائل روز بخت و جدال در میگرفت. **لازم بود نقطه اصلی**

توجه را بر فرد عضو جامعه و بمناسبات وی با جامعه معطوف

داشت. اینکار بدان نیاز داشت که نویسنده در برابر خویش میدان عملی وسیع داشته باشد. برای تصویر هم آهنگیها و ناهم آهنگیهای حیات یک اجتماع کامل توانا باشد

و قهرمانان را تنها از زاویه سرنوشت خصوصی و فردی ایشان ننگرد. نیازمند آن بود که « قهرمان نو » در توسعه و تکامل انقلابی جامعه بعنوان جزء لازم و مکمل بشمار آید که هم از آن اثر گیرد و هم بتوبه خویش بدان اثر بخشد. در حقیقت روش نو میبایستی قهرمان را از طریق سلسله مناسباتی که توسعه و تکامل می یابد تصویر کند.

اگر این کار عملی میشد آشکارست که معنایش بسی بیشتر از معرفی « خشک و خالی » تصویر دور افتاده قهرمان طبقه کارگر بود (همچنانکه گورکی بار نخست، اینچنین

قهرمان دور افتاده‌ای را در نمایشنامه « **لاتها** » در نقش « نیل » (Nil) معرفی کرده است) معنایی در برداشت که بیش از معنی ترکیب محض شخصیت « واهی » و « واقعی » بود. معنی آن کیفیت کاملی نو بود که بر پایه تصویر مناسبات انسانی

و در نظر گرفتن جنبه انقلابی انسانها ، استوار گشته بود . این همان کاری است که گورکی در کتاب **مادر** از عهده انجام آن برآمده است. در این داستان می بینیم : خصوصیات اخلاقی مادری که زنی کارگر و عامی است رشد و تکامل می یابد و وی یانسانی بدل میگردد که برای بیان تمام صفات انسانی و زنانه و مادرانه خویش میدانی وسیع می یابد. این پهنه گشاده در دنیایی قراردادی که برای وی ، از مرز کلبه اش تا دورترین سرحدات ارض ممتد است ؛ از اینرو آماده است که خویشش را نه تنها بخاطر فرزندش ، بلکه بخاطر خانواده بزرگ بشری ، آگاهانه فدا سازد. هرگاه تاثیر متقابل اجتماعی و چشم انداز اجتماعی داستان را با حوادث مشخص تاریخی آن کنار گذاریم و تصاویر « دینامیک » قهرمانان دیگر و هدنها و مناسبات متقابل ایشان را با یکدیگر بشمار نیاوریم ، همان رشد و تکامل و توسعه و پیشرفتی که در خصوصیات اخلاقی مادر پدیدار گشت ، غیر قابل تصور خواهد بود. همین مناسبات متقابل اجتماعی که بر اساس نهضت طبقه کارگر استوار است - نهضتی که در تکاپوی تغییر جهان میباشد - سبب جذابیت و گیرایی **مادر** شده و « آتفسر » جدید کتاب را فراهم آورده است.

گرچه قهرمانان کتاب **مادر** بسیار مثبت اند ، ولی نباید فراموش کرد که **علیه وضع موجود جهان می جنگید.**

از اینرو کتاب مادر یک اثر رئالیستی انتقادی است زیرا در آن زمان « فرد » هنوز با **جامعه موجود** در نبرد بود.

۱۸۰

انقلاب ۱۹۱۸ ، برای قهرمان نو ، وظیفه برپا ساختن جامعه نوین آینده را بوجود آورد و وی را در محل مناسبی قرارداد که با « واقعیت گذشته » بجهدال برخیزد. ولی از سال ۱۹۳۰ بپس ، وی دیگر تنها بخاطر تحقق سوسیالیسم نمی جنگید. سوسیالیسم در حیات همه مردم رسوخ کرده بود ؛ میتوان گفت سرانجام ، نبرد « فرد » و « جامعه » پایان یافته بود . جامعه ای فاقد طبقات بوجود آمده بود که قهرمان آن ، قهرمان « پرولتر » نبود ، بلکه قهرمان « شوروی » بود ، قهرمانی که در همه مردم تعمیم یافته است. بر اثر فعالیت های وی ، سلسله ای از مناسبات اجتماعی که کاملاً تازه بود پا به هستی نهاد . این مناسبات از جهت کیفیت ، با مناسباتی که در کتاب **مادر** تصویر گشته است ، تفاوتی فاحش دارد . **همین**

شالوده جدید مناسبات اجتماعی بود که تنظیم تئوری رئالیسم سوسیالیستی را امکان پذیر ساخت. اینکار ، بسال ۱۹۳۴ در نخستین کنفرانس نویسندگان شوروی از جانب گورکی صورت گرفت و وی آنرا بتفصیل تشریح کرد. در شرایطی که کتاب **مادر** نوشته شده بود در عمل نمونه و سرمشق روش رئالیسم سوسیالیستی نمیتوانست پایه ای بشمار رود زیرا در آن شرایط انسانها هنوز در تکاپوی تعویض جامعه کهن بودند. از اینرو نخست بدان نیاز بود که مفهوم خصلت « جانبداری » ادبیات را توسعه و تکامل بخشند. آنچه آنکه لنین کرده بود - یعنی

بنویسنده يك شالوده اجتماعي ذهني (سوبزکتیو) را، بعنوان نقطه اتكاه معرفی کنند : این «خصلت جانبداری» دیگر متوجه سرنگون ساختن طبقه فرما نروا از راه جنبش انقلابی نیست در جامعه شوروی نیروی محرکی که برای تغییر شکل دادن به جامعه جهت آفرینش جهانی نو که این جامعه بدان وابسته است ، از آن استمناست میجویند، انتقاد و انتقاد از خود - دیالکتیک بحث مناظره است. با این سیستم است که رتالیسم سوسیالیستی هماهنگی و تطابق دارد. دنباله بحث در شماره آینده

ترجمه : کاوه دهقان

۱- از مجله : The modern Quarterly بقلم : Eric-Hartley

2 - Professor Lukas

- ۳ - این بخش را Jozef resau در مقاله خود بنام : « درباره چند مسأله ادبیات ما » مندرج در «بولتن اطلاعات» قسمت خارجی کمیته مرکزی حزب زحمتکشان مجارستان ، بتاريخ آوریل ۱۹۵۰ آورده است
- ۴ - «لیتراتورنایا گازتا» (روزنامه ادبی) شماره ۶۶ - ۱۹۵۰ .
- ۵ - برای نمونه میتوان از «کارشین» و «پالمین» که هر دو از دوستان چخوف بودند نام برد .

۶ - اقتباس از «هنر چیست ؟» نوشته ل. ن. تالستوی .

۷ - Varenka Olsova

- ۸ - کتاب «و. د. سنیتسکی» بنام : «م. گورکی» چاپ لنینگراد - ص ۴۹ -
چنین محافلی را گورکی هم همدها در کتاب «مادر» خود بدقت وصف کرده است. از کتاب «ن. کروپسکایا» نیز بنام «خاطرات لنین» آنجا که چند سال پیش از این تاریخ ؛ از کار خود بالنین در سنت بطرز بودک سخن میگوید ، استفاده کرده ایم .
- ۹ - اقتباس از اظهار نظر گورکی درباره وضع سال ۱۹۱۴ است . وی این موضوع را در : «مقدمه بر منتخبات نظم و نشر نویسندگان پرولتر» آورده است
- ۱۰ - برای این منظور مؤسسه مطبوعاتی «زنائیک» را تأسیس کرد و در «مدرسه کارگران روسیه» شرکت جست و در آنجا دوره تاریخ ادبیات روسیه را تدریس کرد. در اینجا از فعالیتهای بسیار او در این زمینه ، تنها دو مورد آنرا نام برده ایم
- ۱۱ - اقتباس از سخنرانی گورکی است . وی این نطق را پیش از آنکه مسکورا بقصد ولادی قفقاز ترک کند ایراد کرده است .
- ۱۲ - آ. آ. ژدانف : «درباره ادبیات ، موسیقی و فلسفه»
- ۱۳ - برای اشارت بالا حجت آوردن ملال انگیز خواهد بود زیرا به هر روزنامه و مجله شوروی که مراجعه کنید سخنان بالا اثبات خواهد شد .
- ۱۴ - اقتباس از نوشته «و. کروپوتین» بنام : «سنت کلاسیک و نوول شوروی» . کروپوتین در نوشته خود میگوید که این روش ؛ خصلت خود رو بودن طریقه زندگی را در جامعه بورژوا ، که هر روزه در افزایش است ، منعکس میسازد .